



حمید رضا شعیری / استاد دانشگاه تربیت مدرس

او یک هفته در میان در این صفحه از منظر نشانه- معناشناختی، مسائل فرهنگی را بررسی می‌کند. این بار وضعیت انسان امروز مورد بررسی قرار گرفته است؛ انسانی که برآستی نمی‌داند چه چیز را گم کرده و فقط دور خودش می‌چرخد.

+۷ | جامعه، نشانه و فرهنگ



می‌خواهم در این یادداشت در مورد سرگشتگی نشانه‌ای صحبت کنم به‌عنوان مسأله‌ای که گریبان همه ما انسان‌هایی را که در جوامع مدرن زندگی می‌کنیم، گرفته است. ماهر روز با یک بحران هویتی و نشانه‌ای روبه‌رو هستیم چرا که اساس سرگشتگی نشانه‌ای، بحران مهم جوامع مدرن است؛ جوامعی که در آنها احساس صلح و آرامش از انسان‌ها دریغ شده و گویی همه خویشتن خویش را گم کرده‌اند. ابتدای کار تعریفی از سرگشتگی نشانه‌ای لازم است. سرگشتگی نشانه‌ای را می‌توان به‌شرایطی تشبیه کرد که در جاده‌ای قرار گرفته‌ایم که در آن هیچ نشانه و علامت و راهنمایی برای پیدا کردن مسیر وجود ندارد و مادر پیدا کردن راه دچار گم‌گشتگی شده‌ایم. سرگشتگی نشانه‌ای یعنی عدم امکان تطبیق با وضعیت‌ها و نشانه‌های موجود. یا نشانه‌ها با ما بیگانه هستند یا اینکه ما خود را با آنها بیگانه می‌یابیم. حتی شاید نشانه‌ها وارونه جلوه می‌کنند. در هر حال نتیجه این وضعیت گم‌شدگی، چیزی جز اختلال نشانه‌ای نیست. سرگشتگی نشانه‌ای دارای انواعی است که در ادامه به آنها می‌پردازم:



■ صحنه‌ای از فیلم «آوازهایی از طبقه دوم» ساخته کارگردان سوندی «روی اندرسون»

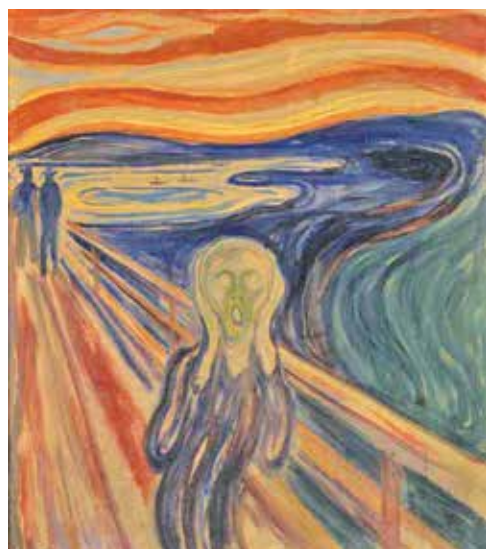
۴ سرگشتگی نشانه‌ای زمانی رخ می‌دهد که دچار دوگانگی نشانه‌ای می‌شویم. شاید بهترین توصیف این وضعیت از آن جلال آل احمد باشد وقتی در سنگی بر گوری می‌گوید: «مسأله این است که در تمام این مدت آدم دیگری از درون من فریاد دیگری داشته است.» فریاد مردی شرقی که به من دستور می‌دهد چنین و چنان کن و حالا جلال نمی‌داند که باید به صدای خودش گوش دهد یا صدای این مرد شرقی که مدام به او امر و نهی می‌کند تا شیوه زندگی اش را عوض کند و برود یک زن دیگر بگیرد.

۵ سرگشتگی نشانه‌ای نوعی اختلال هویتی است. حالتی است که سوژه احساس می‌کند متعلق به هیچ مکان و زمانی نیست و نمی‌تواند در هیچ مکان و زمانی لنگراندازی کرده و از معنای آن موقعیت تغذیه کند. در این لحظات است که فرد دچار سرگشتگی می‌شود. این نمونه را می‌توانیم در عمل «مهاجرت» بخوبی مشاهده کنیم. البته نمونه بسیار خوب ادبی آن را در رمان «همنوا» شبانه ارکستر چوب‌ها» اثر رضا قاسمی می‌بینیم که در آن سوژه خود را مانند سایه‌ای می‌بیند که نمی‌تواند قائم به ذات باشد. او می‌گوید: «دائم به شخصیت کسی قایم می‌شدم. گاه ماکس فن سیدومی شدم. گاه ژان پل سارتر، گاه داستایوسکی و گاهی هم جان کاساویتس. حساب و کتابی در کار نبود. آدم بوالهوسی بودم و گاهی هم می‌رفتم به قالب طرف مقابل.»

۶ سرگشتگی نشانه‌ای زمانی رخ می‌دهد که انتظار افراد یک جامعه از آنچه جامعه باید به آنها به‌عنوان شهروند بدهد، برآورده نمی‌شود. این امر سبب ناکامی اجتماعی و ناامیدی از وضعیت جامعه می‌شود. بویژه که انسان‌ها در یک جامعه خود را با افراد جوامع دیگر مقایسه می‌کنند. به‌عنوان مثال، زمانی که افراد جامعه در زمانی کوتاه دریابند که به دلیل ناکامی‌های اقتصادی در جامعه ارزش همه اموالشان به نصف کاهش پیدا کرده است یا اینکه دیگر هیچ قدرت خریدی ندارند، یا حتی کمترین امکانات را نیز ظرف مدت کوتاهی از دست داده‌اند، دچار سرگشتگی نشانه‌ای می‌شوند. به‌همین دلیل جهت جبران آن به خرید ارز و سکه یا بورس هجوم می‌آورند که نتیجه آن نیز شکست‌های پی‌درپی است. این وضعیت در نهایت می‌تواند به بحران کنشی و هویتی در جامعه منجر شود که یکی از آثار آن اقدام به مهاجرت‌های پی‌درپی و خارج کردن سرمایه از کشور است که آن هم مشکلات خود را دارد.

نگاهی به وضعیت‌های ملال‌انگیز انسان در هزارتوهای تاریک جهان مدرن

سرگشتگی نشانه‌ای



۷ و بالاخره سرگشتگی نشانه‌ای زمانی است که هیچ چیز در جای اصلی خود قرار ندارد. سوژه امکان تفکیک بین عناصر جهان زیسته را ندارد. همه چیز در یک هزارتو قرار می‌گیرد و راهی برای شناخت قطعی و تجزیه عناصر از یکدیگر باقی نمی‌ماند. در این حالت است که همه چیز به یک تهدید تبدیل می‌شود. همه چیز گویی یک هجوم است و سوژه در برابر این تودرتویی و سیل هجوم چیزها، راهی ندارد جز اینکه دچار اضطرابی ناگهانی و وحشت شود. سوژه همه چیز را مانند یک جیغ می‌شنود و می‌بیند که دیگر هیچ چیز در جای خودش نیست. بهترین تجلی این وضعیت تابلوی «جیغ» اثر ادوارد مونک است.

۱ سرگشتگی نشانه‌ای زمانی رخ می‌دهد که ما با نشانه‌ها ارتباط برقرار نمی‌کنیم، یعنی نشانه‌های موجود فاقد کارایی هستند و امکان ارتباط با آنها را نداریم. این قضیه در دوران کووید ۱۹ بخوبی عیان است: به‌عنوان مثال دانشگاه هست ولی نمی‌توانیم به آنجا برویم. مدرسه هست ولی نمی‌توانیم در آنجا جمع شویم. مسجد و مراکز فرهنگی هستند ولی امکان فعالیت ندارند. انسان‌های دیگر وجود دارند اما همه در قرنطینه هستیم و نمی‌توانیم یکدیگر را ببینیم. کسانی را هم که می‌بینیم چون همگی بر چهره ماسک گذاشته‌اند دیگر نمی‌توانیم آنها را از هم تفکیک کنیم. همه پشت ماسک غریبه می‌شوند. گویا در وضعیت کرگدن یونسکوپی قرار گرفته‌ایم و هیچ راهی نیست جز اینکه همه کرگدن شویم. چون تنها هویت موجود باقی‌مانده همین است.

۲ سرگشتگی نشانه‌ای زمانی رخ می‌دهد که سوژه جایگاه سوژه‌بودن خود را از دست می‌دهد و دیگر دارای قدرت کنش نیست. امکان هر نوع کنشگری از او سلب و او به سوژه‌ای منفعل تبدیل می‌شود که گویا هر دو فعل مهم خواستن و توانستن برای او عملکرد خود را از دست می‌دهد. در زمان شازده احتجاب، گلشیری ما را با شاهزاده‌ای مواجه می‌کند که چیزی از شاهزاده‌بودن برای او باقی نمانده است. در واقع شاهزاده دیگر کنشگر نیست و نمی‌تواند حتی از اموال اجداد خود محافظت کند و آنقدر در انزوای فرومی‌رود تا اینکه خبر مرگ خودش را به او اعلام می‌کنند.

۳ سرگشتگی نشانه‌ای زمانی رخ می‌دهد که سوژه دچار عدم تعادل نشانه‌ای می‌شود، یعنی نمی‌داند به کدام نشانه تکیه کند، کدام نشانه راهگشاست و چه امکانی برای او ایجاد می‌کند؟ این بحران بزرگ همان چیزی بود که رنه ماگریت - نقاش شهیر بلژیکی - با تکیه بر آن تابلوی هنری «این یک پیپ نیست!» را خلق کرد تا به انسان معاصر نشان دهد تا چه پایه با وضعیت عدم تعادل نشانه‌ای روبه‌رو است. در این تابلو با پیپی مواجه هستیم که زیر آن نوشته شده است این یک پیپ نیست. ما سرگشته حالا نمی‌دانیم کدامیک را باور کنیم: پیپ بودن پیپ را یا پیپ نبودن آن را. و این عدم تعادل در ساحت‌های مختلف زندگی مآثرکار می‌شود.